

آقاي هدايتي

سوالاتي که از برنامه قبل مانده بود خدمت شما مي پرسم تا ارتباط مان با آقاي ملازاده برقرار شود. اگر حضرت علي (عليه السلام) با خلفاي سه گانه مشکلي داشتند، چرا اسم فرزندان خود را ابوبکر و عمر و عثمان گذاشتند؟

استاد حسيني قزويني

سوالي از جلسات قبل مانده بود که شخصي پرسيد حضرت علي (عليه السلام) چند زن و فرزند داشتند؟

نظر ايشان اين بود که در ميان فرزندان، افراي به نام ابوبکر و عمر و عثمان است. براي اين که قضيه مقداري روشن بشود، توضيحاتي مي دهم.

هنگام شهادت اميرالمومنين (عليه السلام)، ايشان ۴ همسر داشتند:

امامه بنت ابي العاص، ليلا بنت مسعود، أسماء بنت عميس و أم البنين.

از ميان فرزندان که آقا اميرالمومنين (عليه السلام)، يکي به نام عمر بود که از أم حبيب بنت ربيعه و يك فرزند ديگر به نام عثمان برادر عباس (عليه السلام) از ام البنين، و يك فرزند به نام ابوبکر برادر علي اکبر (عليه السلام) از ليلا بنت مسعود مي باشند.

بختي که هست، مي بينيم يکي از کتاب هايي که برادران اهل سنت مي نويسند يا وهابي ها در اينترنت يا جزوات اينها در داخل کشور پخش مي کنند، خيلي روي اين قضيه مانور مي دهند. اين نام گذاري فرزندان اميرالمومنين (عليه السلام) به نام سه خليفه را دليل رابطه حسنه ميان اميرالمومنين (عليه السلام) و خلفاي سه گانه مي دانند.

در اینجا من دو نظر دارم. نظر اول را اشاره اجمالی می‌کنم و نکاتی را عرض می‌کنم و در نظر دوم، بیشتر صحبت می‌کنم.

شکی نیست که یکی از فرزندان امیرالمومنین (علیه السلام)، عمر بود از ام حبیب بنت ربیعہ که با رقیه بنت علی دوقلو بودند و آخرین فرزند آقا امیرالمومنین (علیه السلام) همین فرزند است که ابن حجر عسقلانی و مزی و ذهبی و ابن کثیر می‌گویند که این آخرین فرزند آقا امیرالمومنین (علیه السلام) بوده است.

بحث است که چطور آقا امیرالمومنین (علیه السلام) این را به نام عمر نام گذاری کرد. ما در پاسخ، توجه عزیزانی که روی این قضیه مانور می‌دهند، جلب می‌کنیم به عبارتی که آقای بلاذری از شخصیت‌های طراز اول اهل سنت است در **أنساب الأشراف** می‌گوید:

این فرزند آقا امیرالمومنین (علیه السلام) که به دنیا آمد، خلیفه دوم گفت که اگر اجازه بدهید، نام گذاری این فرزند به من محول شود، آقا امیرالمومنین (علیه السلام) هم جوابی ندادند.

أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۴۱۲، چاپ بیروت، ص ۱۹۲

و كان عمر بن الخطاب سمي عمر بن علي باسمه.

عمر فرزند علی را به نام خودش نام گذاری کرد.

تهذيب التهذيب لابن حجر العسقلاني، ج ۷، ص ۴۲۷ - سير أعلام النبلاء للذهبي، ج ۴، ص ۱۲۴ - أنساب الأشراف للبلاذري، ص ۹۲

البته این قضیه از نوه عمر بن علی بن ابیطالب (عیسی بن عبد الله بن محمد بن عمر) هم در تاریخ **مدینة دمشق** ابن عساکر است:

سوال شد چطور شد که جدتان امیرالمومنین (علیه السلام) شما را به نام عمر نام نهاد؟ ایشان در پاسخ گفت: جدم حضرت علی (علیه السلام) فرزندی به دنیا آورد و به تقاضای خلیفه دوم، نام او عمر نهاده شده.

پس این قضیه روشن شد که نام گذاری این فرزند توسط خود خلیفه دوم صورت گرفته است. البته در تاریخ داریم که خلیفه دوم در دوران خلافتش، یکی از کارهایش این بود که اسامی فرزندان مردم را جابه جا می کردند. مثلاً ابن اثیر در **أسد الغابة في معرفة الصحابة** و ابن حجر در **الإصابة في تمييز الصحابة** دارد که در رابطه با ابراهیم بن حارث، عمر گفت:

چرا نامت را ابراهیم گذاشته ای؟ نامت را عبد الرحمان بگذار.

أسد الغابة في معرفة الصحابة لابن الأثير، ج ۳، ص ۲۸۴

وقتی نام انبیاء (علیهم السلام) را تغییر می دادند، خلیفه دوم اسم ابراهیم بن حارث را عبدالرحمن بن حارث گذاشت.

در رابطه با طحیل بن رباح است که خلیفه دوم گفت:

من از نام طحیل خوشم نمی آید و نامت را خالد بگذار.

با این که روایت داریم بر نهی نام گذاری بر نام خالد.

المصنف لابن أبي شيبه، ج ۱، ص ۶۱

نام پدر مفروق، اجدع بود و خلیفه دوم گفت:

من از این نام خوشم نمی آید و نامت را عبدالرحمن بگذار.

الطبقات الكبرى لابن سعد، ج ۶، ص ۷۶

در رابطه با قلیل بن صلت گفت:

اسم خوبی نیست و به جای او کثیر بگذار.

تهذيب الكمال للمزي، ج ۲۴، ص ۱۲۸

اینها نشان می دهد که خلیفه دوم در محدوده خانوادگی مردم هم دخالت می کرد و به نظر من این دون شأن يك حاکم اسلامي است که در اینطور قضایا دخالت کند. اگر به نام بتی یا چیز دیگری بود، يك چیزی؛ اما نام ابراهیم که نام پیامبر است و تبدیل کردن به غیر آن، اخلاقاً و عرفاً و عقلاً، قابل پذیرش نیست.

حالا سوال این است که چرا امیرالمومنین (علیه السلام) اعتراض و مقاومت نکرد با این کار خلیفه دوم؟

اگر تاریخ را نگاه کنید، می بینید که یکی از ویژگی های جناب خلیفه دوم این بود که يك شلاقي دستش بود و با این شلاق، هر کس و ناکسی را مورد ضرب و شتم قرار می داد. بطوری که نقل می کنند از شعبي از علمای و فقهای بزرگ اهل سنت که می گوید:

كانت درة عمر أهب من سيف الحجاج.

شلاق عمر از شمشیر حجاج بن یوسف هم ترسناک تر بوده است.

معني المحتاج للشرييني، ج ٤، ص ٢٩٠ - وفيات الأعيان لابن خلكان، ج ٣، ص ١٤ - شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد المعتزلي، ج ١، ص ١٨١

اگر تاریخ را ببینید، خود آقای ابوهیرره که تقریباً مفصل ترین روایات اهل سنت به ایشان بر می گردد می گوید در زمان عمر من جرأت نمی کردم حدیث نقل کنم:

لقد حدثكم بأحاديث لو حدثت بها زمن عمر بن الخطاب لضربني عمر بالدرة.

این روایاتی که الان نقل می کنم، اگر زمان عمر نقل می کردم، مرا با شلاق مورد ضرب قرار می داد.

جامع بيان العلم ابن عبد البر، ج ٢، ص ١٢١

یا کسانی که بعد از نماز عصر نماز می خواندند، آنها را مورد ضرب و شتم قرار می داد و داستان مفصلي دارد و افراد متعددي را به این جرم مورد ضرب و شتم قرار می داد. چیز جالبی که من در این زمینه عرض کنم، خود ابن عبد البر در جامع بيان العلم از ابن عباس نقل می کند:

عن ابن عباس قال: مكثت سنتين أريد أن أسأل عمر بن الخطاب عن حديث ما منعني منه إلا هيبته حتي تخلف في حج أو عمرة في الأراك الذي يبطن مر الظهران لحاجته فلما جاء و خلوت به قلت يا أمير المؤمنين أني أريد أن أسألك عن حديث منذ سنتين ما يمنعني إلا هيبة لك قال فلا تفعل إذا

أردت أن تسأل فسلني فإن كان منه عندي علم أخبرتك وإلا قلت لا أعلم فسألت من يعلم قلت من المرأتان اللتان ذكرهما إنهما تظاهرتا علي رسول الله صلي الله عليه و سلم قال عائشة و حفصة. من خيلي وقت بود مي خواستم يك جمله اي را از خليفه دوم سوال كنم، ولي از او مي ترسيدم. تا اين كه در ايام حج، جاي خلوتي پيدا كردم و گفتم كه مي ترسم از تو سوال كنم. گفت: بگو. گفت: در اين آيه شريفه كه نسبت به دو زن پيامبر اكرم (صلي الله عليه و آله و سلم) مي گويد، مراد چيست؟ گفت: عايشه و حفصة.

جامع بيان العلم لابن عبد البر، ج ۱، ص ۱۱۲

ابن عباس با آن عظمت مي گويد من از خليفه دوم مي ترسيدم.

در خود صحيح مسلم است كه ابو موسي اشعري قضيه را نقل كرد و او سخت گيري كرد و در ذيل روايت دارد كه أبي بن كعب برگشت گفت:

يا بن الخطاب لا تكونن عذابا علي أصحاب رسول الله.

بر اصحاب رسول الله اين گونه مايه عذاب نباش.

صحيح مسلم، ج ۶، ص ۱۸۰

در رابطه با ابوبكر هم بگويم كه، نام نيست بلکه كنيه است و نام يكي از فرزندان حضرت علي (عليه السلام) و برادر حضرت علي اكبر (عليه السلام)، از ليلا بنت مسعود بوده است. آنچه كه مطرح است، نام گذاري بدست پدر و مادر است، ولي كنيه به دست پدر و مادر نيست و توسط مردم و جامعه يا به مناسبت هاي مختلف اين كنيه انتخاب مي شود.

در رابطه با عثمان هم آقاي ابو الفرج اصفهاني در مقاتل الطالبين دارد كه خود اميرالمومنين (عليه السلام) مي گويد:

إنما سميته باسم اخي عثمان بن مظعون.

من نام عثمان را براي فرزندم گذاشتم، چون برادرم عثمان را دوست داشتم.

مقاتل الطالبين، ص ۵۵

يك طرف ديگر قضيه نام گذاري اين فرزندان به نام خلفاي سه گانه، نام گذاري مرسومي بوده و نام صحابه پيامبر اكرم (صلي الله عليه و آله و سلم) و برخي ائمه (عليهم السلام) به اين نام بوده است و اين كه اين نام را گذاشته بودند، دليلي نبود كه چون خليفه دوم نام شان عمر است، اميرالمومنين (عليه السلام) روي علاقه خود اين نام را انتخاب کرده بودند. خير؛ اين نام، نام مرسومي بوده است. اگر در زمان شاه، يكي اسم فرزندش را محمدرضا مي گذاشت، اين دليلي نبود كه ايشان از شاه خوشش مي آيد و بچه هاش را هم نام او قرار داده است؛ محمدرضا اسم مرسوم و مورد توجه مردم بوده است.

پس اينها هيچ ارتباطي به روابط حسنه آقا اميرالمومنين (عليه السلام) با خلفاي سه گانه ندارد.

* * * * *

شروع مناظره

موضوع بحث: امامت و خلافت

با قيد قرعه، شروع کننده مناظره آقاي ملازاده است.

آقاي ملازاده

ما به عنوان سياد اعظم مسلمين جهان، از روزي كه پيامبر اكرم (صلي الله عليه و آله و سلم) فوت كرد، ياران او كه معجزه دوم پيامبر اكرم (صلي الله عليه و آله و سلم) هستند، آنها را با اهل بيت پيامبر اكرم (صلي الله عليه و آله و سلم) يکجا و يکدل و يک مرام و يک عقیده و يک دين مي ديد؛ ولي شما نظر ديگري داريد و خودتان بيشتري توضيح خواهيد داد.

اما اين نگرش به امامت كه به نظر شما، تلو نبوت است و بلکه بالاتر از نبوت است، در نظر ما، با احترام به شما و شنوندگان محترم، يكي از بزرگترين توطئه هايي است كه عليه اسلام و حتي عليه

تشیع صورت گرفته است. برای این که مفهوم امامت در این صورت موجود در میان امامیه اثنی عشریه، هیچ سند درستی، نه در کتاب خدا و نه در سنت رسول الله ندارد. بلکه اولین کسی که این موضوع را به این معنا و مفهوم در اسلام مطرح کرد، خاخامی بود که تظاهر به اسلام می کرد به نام عبدالله بن سبأ که از یهودیان یمن بود و اولین کسی بود که امامت به معنای وصایت از پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) را مطرح کرد و سابقاً هم وقتی یهودی مذهب بود، راجع به هارون (علیه السلام) و آل هارون (علیه السلام) آن را گفته بود و بعد آمد در اسلام این را مطرح کرد. وقتی که این غلو و افراط را حضرت مولای متقیان حضرت علی بن ابیطالب رضی الله عنه شنید، او را محاکمه کرد و کسانی را که این گفته برایشان ثابت شد، گفت:

لما رأيت الأمر أمرا منكرا، أجت ناري.

وقتی این منکر بزرگ و غلو و افراط را دید، آنها را محاکمه کرد.

فتح الباری شرح صحیح البخاری لابن حجر العسقلانی، ج ۱۲، ص ۲۲۸ - مناقب آل أبي طالب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۲۷

اما چون عبدالله بن سبأ، مانند يك مار و روباه بود و برای خودش ثابت نشده بود، او را به یمن تبعید کرد. این موضوع را فعلا کنار می گذاریم. اما اولین کسی که این موضوع را علنی کرد و مخالفان این موضوع را دستگیر کرد، این شخص بود و هم اهل سنت و هم بسیاری از برادران شیعه ما اعتراف می کنند از جمله آقای کشی از علمای رجال در **رجال کشی، صفحه ۱۰۸**، نوبختی در **فرق الشیعه، صفحه ۲** و اینها متفق اند بر این که این آقا یهودی الأصل بود و یوشع بن نون (علیه السلام) را وصی موسی (علیه السلام) می دانست، وقتی تظاهر به اسلام کرد، راجع به حضرت علی (علیه السلام) همین حرف را زد. یعنی همان توطئه قدیمی که مسیحیت را به ویران گری کشاند، همان به وسیله او در اسلام تجدید بنا شد و دوباره همان خطوط پیاده شد.

ابن بابویه قمی وقتی در قرن ۴ عقائد شیعه را می نویسد، این موضوع را مطرح می کند که آنها معتقدند هر پیامبری وصی دارد و وصی پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم)، (علیه السلام)

حضرت علي (عليه السلام) و تعداد اوصياء را ذكر مي كند و آقاي مجلسي هم همچنين، تا الان. ولي وقتي به مفهوم امامت نگاه مي كنيم، همانطوري كه كاشف الغطاء در **أصل الشيعة و أصولها** مي گويد حتي معاصرین، این اعتقادات كه سابقا از اعتقادات غلات و افراطيون بوده است، امام جعفر صادق (عليه السلام) آنها را لعنت مي کرده است.

این اعتقادات الان ضروریات دین و مذهب شده است و از اینجاست كه امام صادق (عليه السلام) مي گويد:

غلات از يهود و نصارا هم بدترند.

آنچه را كه از غلو و افراط و تندروي بوده است، ائمه اهل بيت و ائمه اهل سنت كه بر ضدش بودند، امروزه جزء ضروریات مذهب اماميه اثنا عشریه شده است. الان، امامت منصبی الهی مانند نبوت شده است. هم چنان كه خداوند متعال براي نبوت و رسالت، پیامبراني را بر مي گزیند، براي امامت هم افرادی را بر مي گزیند. پس مفهوم امامت همان مفهوم نبوت است (در نظر شیعه) و ادعای نبوت نکردن بر آنها، به قول آقاي قلمداران - دانشمند شهیر قم، كه این اعتقادات را خودش از آن دست برداشت - يك تعارف بیش نیست. وقتي كه خداوند، انبیاء خودش را بر مي گزیند و امامت هم شبه نبوت است و امام همان نبی است، تا حدی كه مجلسي مي گويد:

استنباط فرق بين امام و نبی، خالي از اشكال نیست و ما فقط بخاطر رعایت پیامبر اکرم (صلي

الله عليه و آله و سلم) مي گوييم كه آنها نبی نیستند و الا ما هیچ فرقي قائل نیستیم.

بحار الأنوار للمجلسي، ج ۲۶، ص ۸۲

این مفهوم شان در امامت است. در نقدش همین **كافي** است كه در كتاب خدا، يك آیه صریح و روشن و واضح درباره اش نیست.

مسئله امامت نه این كه از اصول دین نیست، بلکه از احكام عادي دین است كه به خلیفه دوم مسلمین واگذار شده است. اما راجع به این كه چگونه حكومت را خودشان انتخاب كنند:

وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ (شوري/۳۸)

پس از اصول دین نیست و اگر از اصول دین بود، حتما باید در قرآن می آمد، مانند وضو و حج و زکات و احکام فرعی بسیاری دیگر چه رسد به عقائد اصلی. وقتی امامت از اجل امور بود بعد از نبوت (سخن کاشف الغطاء) یا منصب الهی باشد مانند نبوت (در کتاب اصل الشیعه) یا بنا به گفته کلینی (کتاب کافی، ج ۱، ص ۱۷۵) از منصب نبوت بالاتر است، جزائری می گوید:

امامت عامه از نبوت و رسالت هم بالاتر است.

چنین افراط و غلوهای در اندیشه شیعه اولیه وجود نداشت. این افراط ها و غلوهها بعداً آمده است و هیچ ربطی نه به اهل بیت (علیهم السلام) دارد و نه به قرآن و نه به سنت؛ تا حدی که این اعتقاد چنان روی آنها تاثیر کرده که در حدیث پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) که بین فریقین متفق است، که می فرماید:

بني الإسلام علي خمس: الصلاة و الزكاة و الصوم و الحج و الولاية.

الكافي للكليني، ج ۲، ص ۱۸

شهادتین را انداخته اند و ولایت را جای آن گذاشته اند. مفهوم شهادتین که از ارکان اسلام است، انداخته اند کنار و مفهوم ولایت را جای آن گذاشته اند و از نبوت هم بالاتر برده اند.

شکی نیست که اینها ضلالت است و بر عدم صحت امامت، همین کافی است که سندی از قرآن ندارد و مبدأش در آغاز، سری و مخفی بود و بعداً عمومی تر شد و این که طرح سری و مخفی علیه قدرت مسلمین و خلافت بکار گرفته شد را بعداً عرض می کنم. اما همین کافی است که در قرآن آیه صریحی راجع به بسیاری از احکام وجود دارد، ولی راجع به امامت وجود ندارد و خود حضرت علی (علیه السلام) به امامت معتقد نبود؛ لذا منشأ خلافتش را مردمی می داند نه الهی. وقتی بر خلافت استنباط می کند، در نهج البلاغه می گوید:

إنه بايعني القوم الذين بايعوا أبا بكر و عمر و عثمان فإن اجتمعوا علي رجل و سموه إماما

با من قومي بيعت کردند که به ابوبکر و عمر بيعت کردند.

نهج البلاغه، نامه ۶

استاد حسيني قزويني

از برادرمان آقاي ملازاده تشکر مي کنيم که تا حدودي ادب اسلامي را رعايت کردند و با توجه به سوابقي که از ايشان داشتيم، اين انتظار را از ايشان نداشتيم.

در رابطه با بحث امامت که ايشان فرمودند در زمان خليفه سوم توسط عبدالله بن سبأ صورت گرفته، اين که عبدالله بن سبأ وجود خارجي نداشته، هم بسياري از علماي شيعه بر اين باورند و هم علماي اهل سنت که همچنين چيزي نبوده است.

اگر ما به قرآن مراجعه کنيم، مي بينيم که در قرآن اهميت ويژه اي درباره امامت و خلافت مطرح شده است. خداوند نسبت به حضرت آدم (عليه السلام) مي گويد:

إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً

سوره بقره/آيه ۲۰

يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ

سوره ص/آيه ۲۶

همان طوري که خداوند نسبت به حضرت ابراهيم (عليه السلام) مي فرمايد:

وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا (مريم/۴۹)

همين خدای عالم، وقتي نوبت به امامت مي رسد، مي گويد:

إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا

سوره بقره/آيه ۱۲۴

يا اين که حضرت موسي (عليه السلام) از خداوند تقاضا مي کند:

وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي

سوره طه/آيات ۳۰-۲۹

و خداوند مي فرمايد:

قَالَ قَدْ أُوتِيَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى

سوره طه/آیه ۳۶

پس بحث خلافت یا امامت، کلیاتش در قرآن کاملا آمده است و نشان مي دهد که جعل امام و خلیفه به دست خداست و ما براي این، روایات متعددي هم از سنت داریم که امامت و خلافت يك منصب الهی است و نه به دست پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) است و نه به دست مردم.

این حبان که از علمای بزرگ اهل سنت است، در کتاب **الثقات** مي گوید:

وقتي رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) در اطراف مکه مشغول تبلیغ دین اسلام بود، قبیله بنی عامره آمدند و عرض کردند که یا رسول الله! ما حاضریم به تو ایمان بیاوریم، به شرطي که:

أیکون لنا الامر من بعدك؟ فقال رسول الله صلي الله عليه و سلم الامر إلي الله، يضعه حيث يشاء. خلافت و جانشینی بعد از تو به عهده ما باشد؟ رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) فرمود: مسئله تعیین خلیفه و امام به دست خداست و هر کس را که بخواهد امام و خلیفه قرار مي دهد.

الثقات لابن حبان، ج ۱، ص ۸۹ - سيرة النبوة للزینی الدحلان، ج ۱، ص ۱۴۷ - حياة محمد لمحمد هیکل، ص ۱۵۲

همچنین پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) نامه هایی نوشت برای افراد دیگر، مثل عامر بن طفیل و بیحره و هوزه بن علی حنفي، که **الطبقات الكبرى** ابن سعد دارد که رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) به هوزه بن علی حنفي نامه نوشت و دعوتش کرد به اسلام و او گفت:

که من موقعیت مناسبی دارم و اگر بیايم از تو تبلیغ کنم، خیلی از مردم حرف مرا مي پذیرند، من حاضریم با تو همکاری کنم، به شرط آنکه خلافت بعد از تو به عهده من باشد. رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) فرمود: تعیین خلافت به دست من نیست و به دست خداوند است.

تفسیر الثعلبی، ج ۵، ص ۲۷۶ - تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۸۴

در مورد غدیر خم، روایات متعدد در منابع شیعه و سنی داریم و در مورد آیه:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ

سوره مائده/آیه ۶۷

ای پیامبر! آنچه را که خداوند به تو دستور داده، ابلاغ کن.

در منابع و تفاسیر اهل سنت آمده از ابن مردویه و ابن عباس که می گوید:

كنا نقرأ في زمن رسول الله «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» بأن عليا مولاي المومنين.

الدر المنثور للسيوطي، ج ۲، ص ۲۹۸ - فتح القدير للشوكاني، ج ۲، ص ۶۰

پس بحث اصول امامت، تعیینش به دست خداوند است و این که امامت به ظالمان نمی رسد:

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا

سوره انبیاء/آیه ۷۳

إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَبْنَاءُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ

سوره بقره/آیه ۱۲۴

تمام این قضایا در قرآن آمده است، همان طور که کلیات نماز در قرآن آمده است. همانطور که دو رکعت

نماز صبح یا چهار رکعت نماز عصر در قرآن تعیین نشده، نسبت به خلافت هم تعیین نشده است. اما

کلیات امامت آمده که پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) فرمود:

خلفائي بعدي اثنا عشر.

۱۲ نفر خلیفه بعد از من خواهند آمد.

صحيح بخاري، ج ۸، ص ۱۲۷ - صحيح مسلم، ج ۶، ص ۳ و ۴ - المستدرک علي الصحيحين الحاكم النيشابوري، ج ۳، ص ۶۱۷ و

۶۱۸

مسئله دیگر این که می بینیم که نبی مکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) بعد از نزول آیه:

وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ

سوره شعراء/آیه ۲۱۴

در سال سوم هجرت که ۴۰ نفر از سران قریش را دعوت می کند، در همانجا بحث خلافت بعد از

خویش را مطرح می کند و می فرماید:

أول من يعاضدني في هذا الأمر فهو أخي و وصي و خليفتي من بعدي.

تاريخ الطبري، ج ٢، ص ٦٢ - الكامل في التاريخ لابن الأثير، ج ٢، ص ٦٢ - شواهد التنزيل للحسكاني، ج ١، ص ٤٨٦ و ٥٤٥ - شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد المعتزلي، ج ١٣، ص ٢١١ - كنز العمال للمتقي الهندي، ج ١٣، ص ١١٤ - تفسير الثعلبي، ج ٧، ص ١٨٢

ایشان که می گوید بحث خلافت اصلاً مطرح نبوده، این مربوط به سال سوم هجرت است.

ابن جریر طبری بنا به نقل از متقی هندی در **کنز العمال** و هیثمی در **مجمع الزوائد** و أبو جعفر اسکافی، بنا بر نقل ابن ابی الحدید و حاکم نیشابوری **المستدرک علی الصحیحین** می گویند این روایت صحیح است و ده ها افراد دیگر صحت این قضیه را قبول دارند.

کنز العمال للمتقی الهندی، ج ١٣، ص ١٢٨ - مجمع الزوائد للهیثمی، ج ٨، ص ٢٠٢ - شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد المعتزلي، ج ١٣، ص ٢٤٢ - المستدرک علی الصحیحین الحاکم النیشابوری، ج ٣، ص ١٣٢

همچنین قضیه حدیث ولایت در مسئله یمن که آمدند از آقا امیرالمومنین (علیه السلام) سعایت کردند و رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) فرمود:

علیا منی و انا منه و هو ولی کل مومن بعدي.

این علی، ولی هر مومن بعد از من است.

این قضیه برای سال ده بعثت است و ربطی به خلافت عثمان و عبدالله بن سبا ندارد. حاکم نیشابوری درباره این حدیث می گوید:

هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم.

المستدرک علی الصحیحین الحاکم النیشابوری، ج ٣، ص ١١١ و ١٣٤ - مسند احمد، ج ٤، ص ٤٣٨ - سنن الترمذی، ج ٥، ص ٢٩٦

کلمه **ولی** هم **مولا** نیست که بگویند به معنای **اولی بالامر** آمده است یا نیامده.

قضیه **حدیث ثقلین**، حتی در **صحیح مسلم** آمده که پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) آمد اهل بیت (علیهم السلام) را قرین و عدیل قرآن قرار داده است:

اني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي اهل بيتي ان تمسكتم بهما لن تضلوا بعدي

صحيح مسلم، ج ٧، ص ١٢٢ - المستدرک علي الصحيحين الحاكم النيشابوري، ج ٣، ص ١٠٩ و ١١٠ و ١٤٨ - مسند احمد، ج ٣، ص ١٤ - تفسير ابن كثير، ج ٤، ص ١٢٢ - سنن الدارمي، ج ٢، ص ٤٣٢ - فضائل الصحابة، ص ١٥ - السنن الكبرى للبيهقي، ج ١٠، ص ١١٤ - مجمع الزوائد للهيتمي، ج ٩، ص ١٦٢ السنن الكبرى للنسائي، ج ٥، ص ٤٥ - المعجم الأوسط للطبراني، ج ٣، ص ٢٧٤ - كنز العمال للمتقي الهندي، ج ١٣، ص ١٠٤ - أضواء علي السنة المحمدية لأبو رية، ص ٤٠٤ - تفسير الرازي، ج ٨، ص ١٧٢ - تفسير الألوسي، ج ٦، ص ١٩٤ - الطبقات الكبرى لابن سعد، ج ٢، ص ١٩٤

يا قضيه حديث طير كه پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) فرمود:

اللهم انني بأحب خلقك إليك يأكل معي من هذا الطير، فجاء علي رضي الله عنه.

خدایا برسان به من آنکسي را كه محبوب ترين خلق در نزد تو است. جز حضرت علي (عليه السلام)

کسي نیامد.

المستدرک علي الصحيحين الحاكم النيشابوري، ج ٣، ص ١٣٠ - مجمع الزوائد للهيتمي ، ج ٩، ص ١٢٦ - المعجم الأوسط للطبراني، ج ٢، ص ٢٠٧

حديث منزلت را هم اهل سنت صراحت دارند كه روايت صحيح است.

در قضيه غدیر خم كه در يك مجمع و همایش يكصد هزار نفری، آقا رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) آمد و با آن مقدماتي كه فراهم كرد در آنجا، اشاره كرد بر اين كه حضرت علي (عليه السلام) بعد از من مولاي هر مومن و اولي^۱ به نفس هر مومن است و سه شبانه روز مردم آمدند به اميرالمومنين (عليه السلام) تبريك گفتند و پیشاپیش اين تبريك گویان، آقاي ابوبكر و عمر بودند كه گفتند:

هنيئا لك يابن ابيطالب، اصبت مولاي و مولاي كل مومن و مومنة.

البداية و النهاية لابن كثير، ج ٧، ص ٢٨٦ - تفسير الرازي، ج ١٢، ص ٥٠ - شواهد التنزيل للحسكاني، ج ١، ص ٢٠٣ - الصوارم المهرقة للسنري، ص ١٨٧ - تاريخ بغداد للخطيب البغدادي، ج ٨، ص ٢٨٤ - تاريخ مدينة دمشق لابن عساکر، ج ٤٢، ص ٢٢١
حسان بن ثابت هم بلند شد و شعري را إنشاء كرد.

و ده ها قضاياي ديگر كه در تاريخ در طول اين ٢٣ سال ثبت شده كه بالاترين و مهمترين دغدغه نبي مكرم (صلي الله عليه و آله و سلم)، بحث خلافت بعد از خویش بوده است.

من نمي دانم آيا عزيزان به اين توجه دارند كه وقتي مي گویند پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) خليفه معين نكرد و بحث وصايت در اسلام نبوده؛ به نظر من ايشان از خيلي قضايای تاريخي خبر ندارند و روايات متعدد داريم در منابع اهل سنت كه:

إن لكل نبي وصي و وارث و أن عليا وصي و وارثي.

اميرالمومنين (عليه السلام) وصي من است.

تاريخ مدينة دمشق لابن عساکر، ج ۲، ص ۲۹۲ - المناقب آل أبي طالب لابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۵ - فتح الباري شرح صحيح البخاري لابن حجر العسقلاني، ج ۸، ص ۱۱۴ - الكامل في التاريخ لابن أثير، ج ۳، ص ۱۵۴ - المناقب للخوارزمي، ص ۸۵

و موارد متعدد ديگري كه حتي وقتي آقای ابوبكر مي خواهد از دنيا برود، حفصه و عايشه مي گویند كه آيا كسي را به عنوان خليفه معين مي كنيد يا نه؟ خود ابوبكر، عمر را به عنوان خليفه معين مي كند. با اين كه همه به او اعتراض مي كنند و مي گویند:

قد وليت علينا فظا غليظا.

المصنف لابن أبي شيبة كوفي، ج ۷، ص ۴۸۵ - الملل و النحل للشهرستاني، ج ۱، ص ۲۵ - شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد المعتزلي، ج ۱، ص ۱۶۴ - تاريخ مدينة دمشق لابن عساکر، ج ۳۰، ص ۴۱۳

و اين كه جواب خدا را چه خواهي داد؟

آقای هدایتي

من يك سوال دارم و لطف كنيد هر دو نفر جواب بدهيد:

بعد از رحلت يا شهادت پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم)، چه اتفاقي افتاد؟ اين واقعت تاريخي را توضيح بدهيد. در تاريخ دروغ بسيار مي نويسند. ما مي خواهيم كه بينندگان بدانند واقعا بعد از

پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم)، در خصوص امامت و خلافت چه اتفاقي افتاد؟

آقای ملازاده

عبدالله بن سبأ را اهل سنت و شیعه و مستشرقین او را قبول دارند؛ ابن قتیبه، طبری، ابن عبد ربه، أشعري، ابن حبان، ابن قدامه مقدسی، خطیب بغدادی، ابن حزم آندلسی، شهرستانی و ابن عساکر و ... و همچنین از شیعیان: قمی، نوبختی، کشی، صدوق، ابن ابی الحدید، جزائری، مامقانی و ... همه عبدالله بن سبأ قبول دارند. فقط اخیراً آقای علامه عسگری آمده چیزی نوشته که در آن هم تحقیق کرده و قبول ندارد. اما در بحث علمی و تاریخی، کسی نمی تواند آن را انکار کند؛ وجود نداشتنش يك بازي است.

اما اتفاق بعد از پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) این که حضرت قبلاً فرموده بود:

يَأْبِي اللَّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَّا أَبَا بَكْرٍ.

المستدرک علي الصحیحین الحاکم النیشابوری، ج ۳، ص ۴۷۷ - مجمع الزوائد للهيثمی، ج ۵، ص ۱۸۱

یا این که او را به جای خود در نماز جماعت نشانند. مردم گفتند که وقتی پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) او را بر دین ما انتخاب کرده است، چطور او را بر دنیای خود انتخاب نکنیم. این چیزهایی که شما گفتید، بحث کلی است و همچنین در امت های قبلی بوده است و ربطی به اسلام ندارد. شما می گوید:

وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا ...

سوره انبیاء/آیه ۷۳

وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْفِرْدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ

سوره مائده/آیه ۶۰

اینها جعل تکوینی است، نه تشریحی. یعنی قراردادی است و هیچ ربطی به بعد از اسلام ندارد. ولی بعد از پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم)، بهترین اتفاق ممکن افتاد. هم چنان که پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) پیش بینی کرده بود، مردم و مومنان و خدا، جز ابوبکر را نمی پذیرند و مومنان به تقدیر إلهی ابوبکر را انتخاب کردند و اتفاقاً خود حضرت علي (عليه السلام) خیلی روشن و

واضح - به اتفاق شیعه و سنی، قدیم و جدید - هم چنان که در کتاب الغارات، جلد ۱، صفحه ۳۰۶ وقتی

بیعت ابوبکر صدیق را نقل می کند، می گوید:

فمشیت عند ذلك إلي أبي بكر فبايعته و نهضت في تلك الأحداث حتي زاغ الباطل و زهق و كانت كلمة الله هي العليا و لو كره الكافرون.

وقتی من با ابوبکر بیعت کردم، باطل از بین رفت و کلمهء الهی برتر است، هر چند کافران دوست نداشته باشند.

فتولي أبوبكر تلك الأمور فيسر و شدد و قارب و اقتصد، فصحبته منا صحا و أطعته فيها أطاع الله فيه جاهدا.

ابوبکر متولی امور شد، بعد او را تعریف و تمجید می کند. من به عنوان یک ناصح، بار او بودم. در جایی که مطیع خدا بود، من هم تابع او بودم.

و ده ها از این ها و در جای دیگر می گوید:

إن المسلمين من بعده استخلفوا إمرأين منهم صالحين عملا بالكتاب و أحسنا السيرة و لم يتعديا السنة ثم توفاهما الله فرحمهما الله.

مسلمانان بعد از رسول الله، دو مرد نیک را جانشین او قرار دادند. هر دوی آنها به کتاب و سنت عمل کردند و نیک سیرت بودند و از سنت تجاوز نکردند. خداوند هم آنها را وفات داد.

الغارات، ج ۱، ص ۲۱۰

خود حضرت علی (علیه السلام) می گوید:

بعد از پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) مومنین شخصی را انتخاب کردند و تعریف و تمجیدشان می کند.

ولی در ردّ سخنان آقای قزوینی که بنده را متهم به بی خبری از تاریخ می کند، همین کافی است که

خود حضرت علی (علیه السلام) وقتی ابن عباس به او گفت که برویم از پیامبر اکرم (صلي الله عليه

و آله و سلم) سوال کنیم که ما در آن حقی داریم، گفت:

و الله! لئن سألتها رسول الله صلي الله عليه و سلم فمنعناها، لا يعطيناها الناس بعده.

اگر ما این سوال را از رسول اکرم (صلي الله عليه و سلم) بپرسیم، اگر ما را منع کند، هرگز به ما نخواهند داد.

روایت هایی که شما آوردید، هیچ کدام سند درستی ندارد؛ بر عکس ادعای شما. مهمترین موضوع این است که یاران پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) معجزه بعد از پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) را انجام دادند، بدون این که در مورد خلافت اختلاف بکنند.

استاد حسيني قزويني

نکته ای را که عزیزمان فرمودند:

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا ...

سوره انبياء/آیه ۷۳

جعل تکوینی است، ظاهراً کم لطفی کرده اند. وقتی خداوند نسبت به حضرت ابراهیم (علیه السلام) می فرماید:

قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا

سوره بقره/آیه ۱۲۴

اگر ما این را جعل تکوینی بگیریم، باید بگوییم:

و علي الإسلام السلام.

اما در رابطه با این تعبیری که ایشان اشاره کردند نسبت به نماز خواندن ابوبکر در جای پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم)، ایشان این را به عنوان يك دليل اشاره کردند برای صحت خلافت ابوبکر. از ایشان سؤال می کنم که اگر واقعا این مسئله نماز خواندن ابوبکر دليل بر مشروعیت خلافت ایشان بود، چرا در سقیفه که آن همه سر و صدا کردند و داد و بیداد راه انداختند، حتی سعد بن عبادة زیر

دست و پا داشت له مي شد، هيچ يك از مهاجرين و انصار نگفتند كه پيامبر اكرم (صلي الله عليه و آله و سلم) فرمود:

يأبي الله و المومنون إلا أبابكر

المستدرک علي الصحيحين الحاكم النيشابوري، ج ۳، ص ۴۷۷ - مجمع الزوائد للهيتمي، ج ۵، ص ۱۸۱ - مسند احمد، ج ۶، ص ۱۴۴

چرا اين مطلب را در آنجا اشاره نکردند؟ اگر واقعا دليل بود، بايد آنجا اشاره مي شد! رواياتي را كه ايشان از كتاب الغارات آورده اند، اين روايات از نظر سند، كاملا ضعيف است؛ همچنين روايات ديگري كه آورده اند، اينها سندا ضعيف است. اينها را در سايت مان مفصل بررسي کرده ايم و تعابيري كه دارد مبني بر:

مرضي السيرة و ميمون النقيبة.

الغارات، ج ۱، ص ۲۰۷

اين تعبير را من در يكي از مجلات ايران به نام نهج البلاغه، شماره ۶ مفصل جواب دادم آنچه كه مطرح است و برادرمان اشاره كرد كه اميرالمومنين (عليه السلام) آمد بيعت كرد، ظاهرا ايشان صحيح بخاري را يا نخوانده اند و يا اگر خوانده اند، مقداري كم لطفي کرده اند. در صحيح بخاري در ۷ يا ۸ مورد آورده است كه اميرالمومنين (عليه السلام) تا ۶ ماه با ابوبكر بيعت نکردند. بعد از شهادت حضرت صديقه طاهره (سلام الله عليها)، اميرالمومنين (عليه السلام) و بني هاشم آمدند بيعت کردند و اين نص صريح صحيح مسلم و صحيح بخاري است و خود حضرت صديقه طاهره (سلام الله عليها) اصلا بيعت نکردند و از دیدگاه اميرالمومنين (عليه السلام) با توجه به آنچه كه در صحيح مسلم است، خلافت آقاي ابوبكر و عمر را مشروع نمي دانست. همان طور كه من در جلسات قبل هم اشاره كردم، در صحيح مسلم، جلد ۵، صفحه ۱۵۲، كتاب الجهاد، باب حكم الفئ صراحت دارد كه خليفه دوم در جمع حدود ۳۷ نفر از صحابه خطاب مي كند به اميرالمومنين (عليه السلام) و در مورد قضيه ارث مي گويد:

فلما توفي رسول الله صلى الله عليه و سلم، قال أبو بكر: انا ولي رسول الله صلى الله عليه و سلم، ... فرأيتماه كاذبا آثما غادرا خائنا ... ثم توفي أبو بكر و انا ولي رسول الله صلى الله عليه و سلم و ولي أبي بكر، فرأيتماني كاذبا آثما غادرا خائنا.

شما - علي و عباس - وقتي ابوبكر گفت: من جانشين رسول الله هستم، ابوبكر را دروغگو و گنه كار و حيله گر و خائن مي دانستيد. هم چنين بعد از درگذشت ابوبكر كه من گفتم: ولي پیامبر و جانشين ابوبكر هستم، شما دو نفر مرا دروغگو و گنه كار و حيله گر و خائن مي دانستيد.

این نص صریح صحیح مسلم است، شما صحیح مسلم را گذاشته اید کنار و می خواهید بروید دنبال کتاب های الغارات و امثال آن. بعد از شهادت حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) که امیرالمومنین (علیه السلام) به ابوبکر پیام داد تا به منزلش بیاید:

فأرسل إلي أبي بكر أن إئتنا و لا يأتنا أحد معك كراهية لمحضر عمر.

وقتي مي خواهي پيش من بيایي، كسي را با خود نياور و من دوست ندارم عمر را با خود به منزل من بياوري.

صحیح بخاری، ج ۵، ص ۸۲

همچنین می گوید:

و لكنك استبددت علينا بالأمر.

تو در حق ما استبداد كردي.

صحیح بخاری، ج ۵، ص ۸۲

این قضایا، مسئله ای است که کاملا صریح و روشن است. خود خلیفه دوم وقتی قضیه سقیفه را مطرح می کند، می گوید:

إن الأنصار خالفونا و اجتمعوا بأسرهم في سقيفة بني ساعدة و خالف عنا علي و الزبير و من معهما.

صحیح بخاری، ج ۸، ص ۳۶ - السنن الکبری للبیهقی، ج ۸، ص ۱۴۲ - کنز العمال للمتقی الهندی، ج ۵، ص ۶۴۴ - مسند احمد،

ج ۱، ص ۵۵

هم چنین قضیه خطبه حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیها) در مسجد و تعبیر دیگری که در نهج البلاغه و جاهای دیگری که امیرالمومنین (علیه السلام) اینها را خلیفه مشروع نمی دانستند. از اول تا آخر نهج البلاغه، ده ها خطبه در این زمینه است.

سوال آقای ملازاده از استاد حسینی قزوینی

سوال من از آقای قزوینی این است که آن علی ای که آقای قزوینی درست کرده اند، غیر از آن علی است که بقیه مسلمین می شناسند؟ اگر مشروع نمی دانست، با آنها بیعت نمی کردند و فرزندانش را به اسم آنها نمی گذاشتند و با آنها همکاری نمی کردند و رئیس پلیس ابوبکر نمی شدند و ناصح و دوستدار آنها نمی شدند و بعد از او، نه خودش، بلکه حسنین و اکثر اهل بیت همین سنت را در میان آنان جاری نمی کردند. لذا آنچه را که شما ذکر می کنید، به نظر من اوهام خودتان است. همچنان که در تلخیص شافی شیخ طوسی است، وقتی از امیرالمومنین (علیه السلام) سوال شد که شما وصیت نمی کنید؟ گفت:

ما أوصي رسول الله صلي الله عليه و آله فأوصي و لكن إن أراد الله بالناس خيرا، فسيجمعهم علي خيرهم، كما جمعهم بعد نبهم علي خيرهم.

پیامبر (صلي الله عليه و آله) وصیت نکرد که من وصیت بکنم. اگر خداوند بخواهد، هم چنان که بعد از پیامبر (صلي الله عليه و آله) بر خیر جمع شان کرد، بعد از من هم همین کار را خواهند کرد.

جواب استاد حسینی قزوینی

ایشان گفتند که اگر مشروع نمی دانستند، بیعت نمی کردند. من این سوال را از ایشان دارم: در طول

این ۶ ماه که امیرالمومنین (علیه السلام) به نص صریح صحیح بخاری و صحیح مسلم آورده است:

امیرالمومنین (علیه السلام) و هیچ يك از بني هاشم، تا وقتي حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) زنده بود، بیعت نکردند.

این قطعی است و هیچ راه گریزی از آن و راه خدشه نیست.

بیعت حضرت علي (علیه السلام) با خلفاء

اما این که ایشان گفت بیعت کردند، در منابع اهل سنت این بیعت آمده است؛ ولی در منابع شیعه، يك سند، حتی نیمه صحیح و موثق هم که نشانگر این بیعت باشد، نداریم. برخی روایت مرسل و ضعیف و موضوع و مرفوع داریم که بزرگان ما همه جواب داده اند. مرحوم شیخ مفید (ره) در **فصول المختاره، صفحه ۵۶** می فرماید:

و المحققون من أهل الإمامة يقولون: لم يبايع علي ساعة قط.

محققین از امامیه و شیعه بر این عقیده اند: حضرت علي (علیه السلام) حتی يك ساعت هم با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت نکرد.

نام گذاری فرزندان حضرت علي (علیه السلام) به نام خلفاء

این که ایشان گفت: چرا بچه هایش را به نام آنان نام گذاری کرده است؟ این را ما مفصل جواب دادیم. آن اسامی در آن زمان، اسامی مرسوم بوده و ارتباطی به خلفاء نداشته است. از طرف دیگر هم، یکی از صحابه پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم)، عثمان بن مظعون است و صراحت دارد آقا امیرالمومنین (علیه السلام) که من به خاطر علاقه ام به عثمان، اسم فرزندانم را عثمان گذاشته ام. نسبت به عمر هم می گوید: خود عمر این نام گذاری را کرده است. نسبت به ابوبکر هم که ابوبکر، کنیه است؛ نه نام.

این قضایا در طول تاریخ مطرح بوده است. چطور شد که نزدیک به ۲۵ مورد از صحابه، نام شان عمر بوده و ۲۶ مورد نام شان عثمان بوده و دو یا سه مورد هم ابوبکر بوده است، از کجا معلوم اگر امیرالمومنین (علیه السلام) عثمان یا عمر گذاشته، بخاطر علاقه شان به سایر صحابه نبوده است؟

حضرت علي (عليه السلام)، رئيس پلیس خلفاء؟

اما این که رئیس پلیس او بودند، اینها از دروغ های تاریخ است. امیرالمومنین (علیه السلام) هیچ وقت رئیس پلیس ابوبکر و عمر و عثمان نبوده است، بلکه عملا و قولا، اعمال اینها را کاملا رد می کرده است. اینهمه خطب نهج البلاغه و روایات متعدد دیگر از منابع اهل سنت داریم که آقا امیرالمومنین (علیه السلام)، اصلا خلافت عمر و ابوبکر را مشروع نمی دانستند.

سوال استاد حسینی قزوینی از آقای ملازاده

سوال من از آقای آقای ملازاده این است که این عزیزان بر این باورند که پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) کسی را به عنوان خلیفه معین نکرد و مردم آمدند جناب ابوبکر را خلیفه معین کردند. اگر پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) خلیفه معین نکرد و قرآن هم می گوید:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ (احزاب/ ۲۱)

پس چرا آقای ابوبکر، عمر را به عنوان خلیفه معین کردند؟ اگر کار ابوبکر درست بوده، پس باید کار پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) نادرست باشد، اگر کار پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) درست بوده، پس کار ابوبکر باید نادرست باشد؛ همچنین عمر نسبت به عثمان.

جواب آقای ملازاده

اولا: افسانه عدم بیعت حضرت علي (عليه السلام) را رد می کنم از گفته خود حضرت علي (عليه السلام)، همچنان که در شرح نهج البلاغه لابن أبي الحديد المعتزلي، جلد ۶، صفحه ۴۸ آمده است:

وقتی از حضرت علي (عليه السلام) سوال شد که چرا مسلمانان ابوبکر را خلیفه انتخاب کردند؟

جواب داد:

و أنا لنري أبا بكر أحق الناس بها، إنه لصاحب الغار و ثاني إثنين.

ما ابوبکر را شایسته ترین مردم بعد از پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) مي دانيم، او يار غار و ثاني اثنین بود.

پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) او را به نماز دستور داد و زنده بود.

بسیاری از شبهات مطرح شد و جواب داده نشد مانند حدیث غدیر.

ثانیا: جواب سوال ایشان که: چرا پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) خلیفه تعیین نکرد و ابوبکر خلیفه تعیین کرد؟ پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) اگر تعیین می کرد، شرع می شد و پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) خدا بود و اگر ابوبکر تعیین می کرد، شرع نمی شد و اجتهاد شرعی خودش بود. پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) اگر خودش تعیین می کرد، باید تا روز قیامت وراثتی می شد و این کار شاهان می شد؛ اما ابوبکر آنچه را که خودش بهتر می دانست که بهترین فرد امت بود، پیشنهاد کرد، نه این که تعیین کرد. اگر مردم با عمر بیعت نمی کردند، خلافت او شرعی نمی شد؛ چون خلافت زمینی است، نه آسمانی. هم چنان که خود حضرت علی (علیه السلام) می فرماید:

إنه بايعني القوم الذين بايعوا أبابكر و عمر و عثمان.

قوم و گروهی با من بیعت کردند که با ابوبکر و عمر بیعت کردند.

فإن اجتمعوا علي رجل و سموه إماما كان ذلك لله رضي، فإن خرج من أمرهم خارج بطعن أو بدعة

ردوه إلي ما خرج منه، فإن أبي قاتلوه

اگر با کسی بیعت کنند، رضای خداوند در آن است؛ رضای آنها، رضای خداست. اگر کسی بر آنها

خارج شود و طعنه بزند، باید او را به بیعت بازگرداند و إلا باید او را کشت.

نهج البلاغه، نامه ۶

این آراء و اندیشه شما را اگر حضرت علی (علیه السلام) می دید، باید محاکمه تان می کرد. این رأی

حضرت علی (علیه السلام) است در **نهج البلاغه**. پس خود حضرت علی (علیه السلام) - به اتفاق تاریخ

و مورخان جدید و قدیم - بیعت کرده است؛ ولی شما این متواترات را منکر هستید و آنچه را که شما خوش تان می آید را می آورید. من سند از کتاب های شما می آورم و شما می گوید که ضعیف است؛ دیمی نباید عمل کرد.

سوال آقای ملازاده از استاد حسینی قزوینی

سوال من این است که چرا چیزی به نام امامت و وصایت را خود علی (علیه السلام) مطرح نکرد؟ آنچه را که از حدیث غدیر می گویند، ده ها ائمه آن را باطل می دانند و برخی صحیح می دانند. چرا شما از خود حضرت علی (علیه السلام) امامی تر هستید؟ چرا این باور در ابتداء سَرّی بود و بعدها ادامه پیدا کرد؟ چرا در ابتداء برای حضرت علی (علیه السلام) بود و بعد نوبت ۱۲ نفر شد؟ عبدالله بن سبأ وقتی وصیت را مطرح کرد، مخصوص حضرت علی (علیه السلام) کرد و بعد آمدند کسانی دیگر مانند شیطان الطاق و دیگران تعمیم دادند به بقیه اهل بیت (علیهم السلام). حتی خود حضرت علی (علیه السلام) نمی دانست که امام از طرف خداست.

جواب استاد حسینی قزوینی

البته من این نکته را بگویم که همان اول هم بنا شد احترام و ادب را داشته باشند و نسبت به مومن الطاق، شیطان الطاق گفتن، دون شأن ایشان است و ما هم مقابله به مثل نمی کنیم و:

وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا (فرقان/۶۳)

مومن الطاق، از شخصیت های بزرگ و از صحابه جلیل القدر امام صادق (علیه السلام) هستند و دودمان بنی امیه از او به شیطان الطاق تعبیر می کنند.

در رابطه با حدیث غدیر که ایشان اشاره کردند بسیاری از ائمه آن را باطل می دانند، من نمی دانم مرادشان از این ائمه چه کسانی است؟ با این که در صحت و متواتر بودن این روایت، اکثریت بزرگان

اهل سنت اين نظر را دارند؛ حتي آقاي ضياء الدين مقبلي در كتاب **الأبحاث المسببة في السنون المتعددة، جلد**

٢، صفحه ٣٠ مي گويد:

إن لم يكن معلوما، فما في الدين معلوم.

اگر بنا باشد ما در قضيه غدیر شك كنيم و بگويم قطعي نيست، چيزي براي ما در شرع قطعي نمي ماند.

ميرزا محمد بدخشاني در كتاب **نزل الأبرار، صفحه ٥٤، طبع قديم** مي گويد:

حديث صحيح مشهور و لم يتكلم في صحته الا متعصب جاهد لا اعتبار بقوله.

حديث غدیر، حديث صحيح و مشهور است که در صحت آن، جز آدم متعصب و عنودي که اعتباري به قولش نيست، کس در آن شك نمي کند.

تمام بزرگان اهل سنت که کتاب تواتر نوشته اند، **حديث غدیر** را از احاديث متواتر آورده اند.

خود ابن کثير دمشقي صراحت دارد:

قال شيخنا الحافظ ابو عبد الله الذهبي: الحديث متواتر، أتيقن أن رسول الله قاله.

استاد ما آقاي ذهبي مي گويد: حديث غدیر متواتر است و يقين دارم که رسول الله آن را گفته است.

البدایة و النهایة لابن کثير، ج ٥، ص ٢٢٢

آقاي سيوطي در كتاب **الأحاديث المتواترة** اين حديث را آورده است و عده اي از بزرگان اهل سنت مانند ابن عبد البر، حاکم نيشابوري، ترمذي و ذهبي و طحاوي و ...، همه اينها صراحت دارند بر اين که **حديث غدیر**، حديث صحيحي است و اين طول و تفسير ي که پيامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) در آن سه روز آنجا داد، مطلب کاملا تمام است و احتياجي ندارد به اين که بگويم برخي ائمه آن را قبول ندارند. اي کاش! نام برخي از اين ائمه را ايشان با مدرک نام مي بردند تا ببينيم در برابر ذهبي و ابن حجر و ... مي توانند قرار بگيرند؟!

سوال استاد حسيني قزويني از آقاي ملازاده

ایشان اشاره کردند که یکی از ادله شان برای صلاحیت آقای ابوبکر برای خلافت، قضیه نماز خواندن ایشان است که پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) ایشان را به عنوان امام جماعت فرستادند به مسجد. ما سوال مي كنيم چطور شد وقتي پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) گفت:

انثوني بقلم و كنف.

یا:

هلم أكتب لكم كتابا لن تضلوا بعدي.

جناب عمر برگشت گفت:

إن الرجل ليهجر.

یا:

قد غلبه الوجع.

صحیح البخاري، ج ۱، ص ۲۷ و ج ۴، ص ۲۱ و ج ۵، ص ۱۲۷ و ج ۷، ص ۹ و ج ۸، ص ۱۶۱ - صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۵

و اختلافات شدیدی هم در آنجا شد و ابن عباس در **صحیح مسلم** و **صحیح بخاري** مي گوید که هر وقت این قضیه یادش مي آمد، مي گفت:

الرزية كل الرزية ما حال الرجل بين رسول الله و كتابته.

صحیح بخاري، ج ۵، ص ۱۲۸ و ج ۷، ص ۹ - صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶

چطور وقتي پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) مي خواست وصیت نامه بنویسد، گفتند:

إن الرجل ليهجر.

اما وقتي خواست ابوبکر را به مسجد بفرستد، آنجا مي گویند:

إن الرجل لا يهجر.

جواب آقای ملازاده

در مورد **حدیث ولایت**، ایشان مثل این که خبر ندارند این حدیث، نه این که در صحاح اهل سنت نیست، بلکه مردم و ائمه اسلام در تصحیحش اختلاف کرده اند. بخاری که مهمترین کتاب حدیثی را دارد و ابراهیم فردی و ...، در این حدیث طعنه زده اند و آن را ضعیف دانسته اند. احمد بن حنبل آن را صحیح دانسته است و ابن حزم که یکی از ائمه بزرگ اسلام است، می گوید این حدیث از طریق ثقات ثابت نشده است. این نه این که متواتر نیست، بلکه در بین علماء، چنان مورد اختلاف است که برخی از علماء آن را بطور کلی رد می کنند و حتی اکثراً آن را حسن می دانند، نه صحیح.

از این که بگذریم این اتهامی که شما همیشه به حضرت عمر (رضی الله عنه) می زنید که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را منع کرد از نوشتن، این يك تدلیس بزرگی است و این سخن را عمر نگفت و برخی از نو اسلام ها بودند که در آنجا نشسته بودند و اتفاقاً این سخن در روز پنجشنبه گفته شد و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در روز دوشنبه فوت کرد و اگر این سخن اجتهادی نمی بود و وحی الهی می بود، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در وحی الهی تقصیر نمی کرد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می داند که مردم غیر از ابوبکر صدیق، کس دیگری را انتخاب نمی کردند و اتفاقاً این مورد درباره ابوبکر بوده، نه دیگران. ولی با تبلیغات شما اینها بلند شدند و إلا آن حدیث تأیید می کند که:

بأبي الله و المومنون الا ابابکر.

المستدرک علی الصحیحین الحاکم النیشابوری، ج ۳، ص ۴۷۷ - مجمع الزوائد للہینمی، ج ۵، ص ۱۸۱

این حدیث را در تکمله همین سخن می گوید که برای من قلم و قرطاسی بیاورید. مردم غیر از او را انتخاب نمی کنند و خود به خود ترکش کرد و این دلیل است بر این که این وحی الهی نیست و اجتهاد شخصی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است و اجتهاد فضیلت است و رذیلت نیست. وقتی امت می تواند اجتهاد بکند، هر فضیلتی که در امت باشد، بیشترش در پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است.

آله و سلم) است. این تحصیل حاصل است وقتی به پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) کس دیگری را پیشنهاد کردند، پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) نفرستاد.

شما که معتقدید که پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) قبل از او، حضرت علي (عليه السلام) را انتخاب کرده است، به قلم و کاغذ چه ربطی و نیازی دارد؟ خود حضرت علي (عليه السلام) هرگز به این موضوع استناد نکرد و نگفت من برای خلافتم از غدیر خم استفاده می کنم. آن آیه هم در صلح حدیبیه نازل شده است و شما وصلش کردید به حجة الوداع.

خود حضرت علي (عليه السلام) از همه این شبهات و تشبیهاتی که الآن برای خلافت و امامت او می کنند، هرگز به اینها استناد نکرد. جز با روایات مجعول، حضرت علي (عليه السلام) با بقیه یاران پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم)، همدل و همگام بود. از آنها همان تعریفی را می کرد که قرآن از آنها تعریف می کرده است.

یکی از عشره مبشره خودش است و:

**وَالسَّائِقُونَ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ
وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (توبه/ ۱۰۰)**

مهاجرین و انصار را خداوند وعده جنت داده است.

شما آمدید اینها را تکفیر می کنید برای این که او را بلند کنید. این کار، نه علمی است و نه اسلامی.

سوال آقای ملازاده از استاد حسینی قزوینی

سوال من این است که حضرت علي (عليه السلام) هرگز ادعای خلافت بر خود نکرد و حتی عقل هم منکر این است. وقتی در سقیفه بنی ساعده این همه آراء مطرح می شود، صحابه و دست پروردگان پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم)، چه مصلحتی در آن است که بیایند و خلافت حضرت علي (عليه السلام) را پنهان کنند؟ مگر ابوبکر سپاه و اطلاعات و مال داشت که به آنها رشوه بدهد تا او را

انتخاب کنند؟ چه مصلحتی بر دست پروردگان پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) است؟ آیا این اتهامی بر پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) نیست که در تربیت شاگردانش شکست خورده است که آمدند نصی را که پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) برای شان گذاشته است، پنهان کردند و کس دیگری را خلیفه کردند؟ آیا این خودش دلیل بر ضعف و شکست پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) نیست؟

جواب استاد حسینی قزوینی

در رابطه با این که ایشان می فرماید حضرت علی (علیه السلام) در رابطه با خلافت خودش سخنی نگفته است، اگر ایشان مراجعه کنند به کتاب **الإمامة و السياسة** ابن قتیبه دینوری تحقیق آقای شیرینی، **جلد ۱، صفحه ۲۰** و در تحقیق آقای زینی، **صفحه ۱۹**، می بیند که وقتی آقای ابوبکر قنذ را فرستاد به سراغ آقا امیرالمومنین (علیه السلام)، گفت:

فقال أبو بكر لعنقد و هو مولی له: اذهب فادع لي عليا، قال: فذهب إلي علي، فقال له: ما حاجتك؟
فقال: يدعوك خليفة رسول الله، فقال علي: لسريع ما كذبتم علي رسول الله.

حضرت علی (علیه السلام) فرمود:

چقدر زود بر رسول الله دروغ بستید و کسی را که خلیفه نیست، خلیفه رسول الله قرار دادید؟!!

در همین **صحیح بخاری و صحیح مسلم** آمده است که وقتی آقای ابوبکر بعد از ۶ ماه آمد پیش امیرالمومنین (علیه السلام)، آقا امیرالمومنین (علیه السلام) می گوید:

استبدت علینا.

تو در حق ما استبداد کردی.

صحیح بخاری، ج ۵، ص ۸۲ - صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۴

من نمی دانم ایشان کلمه استبداد را چطور می خواهند معنا کنند؟

یا وقتی می گوید:

كاذبا أنما غادرا خائنا.

صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۲، کتاب الجهاد، باب حکم الفئ

این را هم حتما می خواهند ضعیف بدانند؟!

در نهج البلاغه محمد عبده، جلد ۱، صفحه ۳۰، خطبه ۲، آقا امیرالمومنین (علیه السلام) می گوید:

لا یقاس بآل محمد من هذه الأمة أحد ... و لهم خصائص حق الولاية و فیهم الوصیة و الوراثة.

حق خلافت و وراثت در آل پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) است.

شرح نهج البلاغه ابن أبي الحديد، ج ۱، ص ۱۳۸

وقتی هم خلافت به امیرالمومنین (علیه السلام) بر می گردد، می گوید:

الآن إذ رجع الحق إلي أهله و نقل إلي منتقله.

الآن حق به حق دار رسید و آنچه که به زور به جای دیگر برده بودند، الآن به ما رسید.

شرح نهج البلاغه ابن أبي الحديد، ج ۱، ص ۱۳۹

یا این تعبیر امیرالمومنین (علیه السلام):

فوالله! ما زلت مدفوعا عن حقي، مستأثرا علي منذ قبض الله نبيه صلي الله عليه حتي يوم الناس

هذا.

قسم به خدا، از روزی که پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) از دنیا رفت، در حق من ظلم و

حفا کردند.

شرح نهج البلاغه ابن أبي الحديد، ج ۱، ص ۲۳۳

یا:

فوالله! ما كان يلقي في روعي و لا يخطر علي بالي أن العرب تعدل هذا الأمر بعد محمد عن أهل

بيته و لا أنهم منحوه عني من بعده.

باور نمی کردم که مردم بعد از پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) این چنین بکنند.

شرح نهج البلاغه ابن أبي الحديد، ج ۶، ص ۹۵

مضافاً به این که آقای ملازاده از اصحاب پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) که این همه سر و صدا ایجاد کردند و از اینها يك قداستي فرا تر از پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) درست کرده اند و حتي آقایان مي گویند در مقام اختلاف بين پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) و آقای عمر، حضرت جبرئیل مي آمد و آیه مي آورد:

تائيداً لعمر و تضعيفاً لرسول الله.

سوال استاد حسيني قزويني از آقای ملازاده

ایشان اصرار داشت بر این که پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) احاديثي درباره این قضيه نسبت به آقای ابوبکر مطرح کردند و با نماز خواندن ابوبکر به جاي ایشان و یا با:

يأبي الله و المومنون إلا أبابكر.

نشان مي دهد که پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) ابوبکر را معين کرده است؛ حال آنکه عبارت جناب عمر در صحیح بخاري و صحیح مسلم بر خلاف این است:

وقتي از او سوال مي کنند:

قيل لعمر: ألا تستخلف؟ قال: إن استخلف فقد استخلف من هو خير مني أبو بكر و إن أترك فقد ترك من هو خير مني رسول الله صلي الله عليه و سلم.

صحیح بخاري، ج ۸، ص ۱۲۶ - صحیح مسلم، ج ۶، ص ۴

همچنين نووي که از علمای بزرگ اهل سنت است، مي گوید:

ما هيچ روايتي در خلافت ابوبکر نداريم.

این کثير و ايجي هم همین تعبير را دارند. لطفاً درباره این توضيح دهد.

جواب آقای ملازاده

کتابی که ایشان از این قتیبه دینوری نقل می کند، کتابی است منسوب به ایشان و علماء در نسبتش به او شك دارند و آدم اگر از کتاب صحیح عدول کند و به این کتاب رجوع کند، این دلیل بی دلیلی است. حضرت علی (علیه السلام) دوبار بیعت کردند: هم بعد از وفات حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) و هم قبل از او.

سوالی که ایشان کردند راجع به خلافت ابوبکر، خلافت ابوبکر انتخابی است، نه تعیینی. من نگفتم که تعیینی است. پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) او را به عنوان کاندید مشخص می کند و اجتهاد می کند که بهترین فرد است. بعد هم می بیند که مردم غیر از او را انتخاب نمی کنند. این خیلی واضح است. وقتی شما به این روایت استناد می کنید که:

هَلُمُّ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي.

این روایت را اگر شما قبول دارید، دلیل است بر این که پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) قبل از این وصیت نکرده است. پس پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) قبل از این حضرت علی (علیه السلام) را به خلافت تعیین نکرده است.

آیا همین توطئه کافی نیست که بیایم بعد از ۱۴۰۰ سال باز هم بگردیم ببینیم که چه کسی خلیفه بوده است؟ این توطئه مسلمانان را چنان متفرق کرد تا بعد از ۱۴۰۰ سال نتوانیم از این دایره بیرون بیایم. الان در دنیا، کسی که بگوید کلینتون و بوش یا ... کاندید بوده اند، مردم می خندند به او. این همه خون در تاریخ اسلام ریخته شده است، این همه اختلاف و تفرقه، همه بخاطر امام بوده است:

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ

سوره بقره/آیه ۱۲۴

آنها امتی بودند و رفتند، اعمال شان را از من و شما سوال نمی کنند. اما چون شما امامت را از نبوت می دانید، چون جای توحید را گرفته و حتی بر توحیدتان هم تاثیر گذاشته است؛ ولایت را گذاشته اید جای شهادت بر توحید. تا حدی که ادعا می کنید هر کس بر ولایت ایمان نداشته باشد، مومن نیست.

شما همه مسلمانان جهان را مومن نمی دانید. مال و جان شان را حلال می دانید. اندکی فکر و اندیشه کنید، خود حضرت علی (علیه السلام) چنین نبود. این روایاتی را که شما از حضرت علی (علیه السلام) نقل می کنید، کاملاً نادرست است و همه روایاتی است که از کتب خودتان است و مسلمانان دیگر قبول ندارند. حضرت علی (علیه السلام) با بقیه یاران پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) دوست بود.

وقتی از حضرت علی (علیه السلام) سوال کردند که چرا وصیت نمی کنی؟ گفت: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) وصیت نکرد تا من هم وصیت کنم. من هم صبر می کنم همان طور که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) صبر کرد.

حضرت عایشه که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بر سر سینه او فوت کرد، می گوید:

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) وصیت نکرده است.

خود حضرت علی (علیه السلام) می گوید:

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) وصیت نکرده است.

این نشان می دهد که خلافت را مشخص نکرده است.

ابن عباس می رود در مورد خلافت از او سوال کند. حضرت علی (علیه السلام) می گوید: نه، اگر

الآن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) این خلافت را به ما ندهد، دیگر مردم تا ابد ما را

محروم خواهند کرد.

شما سوال مرا جواب ندادید و بیرون پریدید و انتظار نبود.

این همه رأی در سقیفه و شورای بنی ساعده و شورای مسلمین مطرح شد. صحابه پیامبر اکرم

(صلی الله علیه و آله و سلم) چه مصلحتی دارند که ابوبکر را خلیفه بکنند و حضرت علی (علیه

السلام) را کنار بزنند؟ چرا دین خودشان را بخاطر ابوبکر بفروشنند؟ چطور قرآن می آید این صحابه را

تعریف و تمجید می کند و وعده بهشت می دهد؟ اینها دلیل شکست پیامبر اکرم (صلی الله علیه و

آله و سلم) است؟ هر کدام از این سوال ها به اندازه يك كوه است و شما اینها را جواب نمي دهید و مي روید دنبال روایات. ما با روایات هرگز به نتیجه نمي رسیم. دین و قرآن را روایت زده نکنیم؛ حداقل بحث عقلي بکنیم. چطور شد که یاران پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) که معجزه دوم پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) بعد از قرآن هستند، همه این روایات را فراموش کردند و خود حضرت علي (عليه السلام) هم فراموش کرد و آمدند دشمني تراشیدند؟

لذا بیرون بیاییم از دایره ای که دشمنان دین بر من و شما تراشیده اند و ۱۴۰۰ سال ما و شما را به جان هم انداخته اند و آنچه در عراق و جاي دیگر رخ مي دهد، نتایج این توطئه هاي شوم است. نگذاریم دشمنان ما به خاطر این روایات از ما سوء استفاده کنند. حداقل اختلاف را بیشتر از این نکنیم؛ دو دستگي و فتنه و درگيري مسلمانان را بیشتر از این نکنیم.

تاریخ را نگاه کنید که عثمانی و صفویه را به جان هم انداختند و هر دو را انداختند کنار و الآن هم همین کار را مي کنند. تا کي من و شما در زندان روایات باشیم؟ تا کي من و شما در زندان ۱۴۰۰ قبل باشیم؟ بیایم صریح قرآن را بفهمیم که از امامت در او خبري نیست. صریح قرآن از احکام بزرگ و کوچک حرف مي زند؛ ولي مسائل بزرگ را که شما از نبوت بالاتر مي دانید را حرف نمي زند.

سوال آقای ملازاده از استاد حسینی قزوینی

سوال من این است که ولایتي که شما از آن حرف مي زنید، يك اعتقاد سرّی بود و خود کتب شما هم بر همین دلالت مي کند و مي گوید:

ولایت يك سرّی بود که به حضرت جبرئیل داده شد و حضرت جبرئیل به حضرت محمد (صل الله عليه و آله و سلم) و حضرت محمد (صل الله عليه و آله و سلم) به حضرت علي (عليه السلام) داد و حضرت علي (عليه السلام) هر کس را که خواست به او داد. بعد أبو جعفر مي گوید: این سرّ را بخش نکنید.

در زمان صحابه، چرا این عهد ظاهر نشد و چرا توطئه گران بعد از آن زمان بر ضد اسلام این را مطرح کردند؟ این دلیل بر این است که حضرت علي (عليه السلام) از ولایت خبري نداشت و این روایات بعداً تراشیده شد. این روایات را عبدالله بن سبأ بعداً عمومي کرد. چرا اینها علني کردند؟ چرا وقتی مسلمانان در نیرو و قوت خود هستند، حضرت ابوبکر و عمر و عثمان و علي، هیچ کدام از امامت و ولایت حرفي نزدند؟

سوال من این است که چرا خود حضرت علي (عليه السلام) ولایتش را زميني مي دانست و در مقابل مردم علناً از زميني استناد مي کند نه آسماني و مي گوید منشأ ولایت من مردم هستند نه خداوند؟

جواب استاد حسيني قزويني

این که ایشان فرمودند کتاب ابن قتیبه دینوری منسوب به ایشان نیست، حداقل مراجعه بکنند به کتاب **الأعلام آقاي زرکلي، معجم المطبوعات، معجم المؤلفين** و ... همه این کتاب را منسوب به ابن قتیبه دینوری مي دانند؛ حتي خود ذهبي که از او به **امام الجرح و التعديل** تعبیر مي کنند.

اما در رابطه با این که ایشان فرمودند شما ولایت را بالاتر از توحید قرار مي دهید، این يك افتراء است بر شيعه که در طول تاریخ و حتي زمان ابن تیمیه مطرح بوده است تا الآن که این آقایان مطرح مي کنند. ولي ما معتقدیم و روایات صحیح داریم که وقتی آیه:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا

سوره مانده/ آیه ۲

نازل شد، يعني با ولاي حضرت علي (عليه السلام) اسلام کامل شد و بدون ولاي حضرت علي (عليه السلام)، اسلام، لا اسلام است. همانطوري که خود أخطب الخواطب، خوارزمي صراحت دارد در **المناقب** خود و از پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) نقل مي کند:

يا علي! لو أن عبدا عبد الله مثل ما دام نوح في قومه، و كان له مثل جبل أحد ذهباً فأنفقه في سبيل الله و مد عمره حتي حج الف عام علي قدميه، ثم قتل بين الصفا و المروة مظلوما، ثم لم يوالك يا علي لم يشم رائحة الجنة و لم يدخلها.

يا علي! اگر فردی تمام شبانه روز را نماز بخواند و عبادت کند و هزار سال عمر داشته باشد و هر سال به حج برود و به اندازه کوه احد طلا داشته باشد و در راه خدا صدقه بدهد و بین رکن و مقام کشته شود، اما اگر ولایت تو را نداشته باشد، بوی بهشت را استشمام نمی کند.

المناقب للخوارزمي، ص ۶۸ - مناقب آل أبي طالب لابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲

این چیزی نیست که مربوط به شیعه باشد.

وقتی حدیث ثقلین را که من گمان نمی کنم جز آدم متعصب منکر آن شود، می گوید:

إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي أهل بيتي، إن تمسكتم بهما لن تضلوا بعدي.

صحيح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۲ - المستدرک علي الصحيحين الحاكم النيشابوري، ج ۳، ص ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۴۸ - مسند احمد، ج ۳، ص ۱۴ - تفسير ابن كثير، ج ۴، ص ۱۲۲ - سنن الدارمي، ج ۳، ص ۴۲۲ - فضائل الصحابة، ص ۱۵ - السنن الكبرى للبيهقي، ج ۱۰، ص ۱۱۴ - مجمع الزوائد للهيتمي، ج ۹، ص ۱۶۲ السنن الكبرى للنسائي، ج ۵، ص ۴۵ - المعجم الأوسط للطبراني، ج ۳، ص ۲۷۴ - كنز العمال للمتقي الهندي، ج ۱۳، ص ۱۰۴ - أضواء علي السنة المحمدية لأبو رية، ص ۴۰۴ - تفسير الرازي، ج ۸، ص ۱۷۲ - تفسير الألوسي، ج ۶، ص ۱۹۴ - الطبقات الكبرى لابن سعد، ج ۲، ص ۱۹۴

دیگر رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) چیزی برای کسی باقی نگذاشته است. این مسئله که پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) در روز پنجشنبه گفت:

هلم اكتب لكم كتابا لن تضلوا بعدي

با توجه به این که بعضی از قضایا بوده و پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) خبر داشتند و در روایت صحیح داریم و آقای حاکم نیشابوری می گوید روایت صحیح است:

إن الأمه ستغدر بك بعدي يا علي.

بعد از من، این امت در حق تو خیانت می کنند.

المستدرک علی الصحیحین الحاکم النیشابوری، ج ۳، ص ۱۴۰ - مجمع الزوائد للهیثمی، ج ۹، ص ۱۳۷ - کنز العمال للمتقی الهندی، ج ۱۱، ص ۲۹۷ - الکامل لابن عدی، ج ۶، ص ۲۱۶ - تاریخ مدینه دمشق لابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۴۷
یا:

ضغائن في صدور قوم لا يدونها لك إلا بعدي.

یا علی! کینه های در درون سینه های مردم می بینم که این کینه ها بعد از من منصفه ظهور خواهد رسید.

مجمع الزوائد للهیثمی، ج ۹، ص ۱۱۸ - مسند أبي يعقوب، ج ۱، ص ۴۲۷ - المعجم الكبير للطبراني، ج ۱۱، ص ۶۱ - شرح نهج البلاغه لابن أبي الحديد المعتزلي، ج ۴، ص ۱۰۷ - تاریخ مدینه دمشق لابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۲۲ - تهذيب الكمال للمزي، ج ۲۲، ص ۲۴۰ - ميزان الاعتدال للذهبي، ج ۳، ص ۲۵۵

و این که پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) فرمود:

اصحاب من بعد از من مرتد خواهند شد.

ای کاش! فرصتی باشد تا درباره صحابه صحبتی شود. آیا آیات قرآن فقط صحابه را مدح کرده؟ یا نه، آیاتی هم در مذمت صحابه هم هست؟ ما مصداق این آیه نباشیم:

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ... وَ يَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا

سوره نساء/آیه ۱۵۰

این که قرآن در مورد صحابه می گوید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءكُمْ فَاسِقٌ بِنِيءٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِحُّوا عَلَيَّ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ

سوره حجرات/آیه ۶

و امثال این، برای همین قرآن است. برای تورات و انجیل که نیست.

آنچه که خیلی مهم است، حدیث حوض است که وقتی به براء بن عاذب می گویند:

طوبى لك، صحبت النبي صلى الله عليه و سلم و بايعته تحت الشجرة، فقال: يا ابن أخي! انك لا تدري ما أحدثنا بعده.

خوشا به حال نان كه همراه پیامبر (صلي الله عليه و سلم) بودید و براء مي گوید: برادرزاده ام! نمی دانی که ما چه بدعت هایی بعد از پیامبر (صلي الله عليه و سلم) نهادیم.

صحیح بخاری، ج ۵، ص ۶۶ - عمدة القاري عيني، ج ۱۷، ص ۲۲۲ - مقدمة فتح الباري شرح صحيح البخاري لابن حجر العسقلاني، ص ۴۲۳

همچنین همین تعبیر را أم المومنین عایشه می گوید:

عن قيس بن أبي حازم، قال: قالت عائشة رضي الله عنها و كان تحدث نفسها أن تدفن في بيتها مع رسول الله صلى الله عليه و آله و أبي بكر، فقالت: إني أحدثت بعد رسول الله صلى الله عليه و سلم حدثا، أدفنوني مع أزواجه، فدفنت بالقيع.

هذا حديث صحيح علي شرط الشيخين و لم يخرجاه.

از او می پرسند: آیا می خواهید شما را در کنار قبر رسول الله (صلي الله عليه و سلم) دفن کنیم؟ می گوید: خیر، من را در بقیع، کنار دیگر همسران پیامبر (صلي الله عليه و سلم) دفن کنید؛ چون من بعد از رسول الله (صلي الله عليه و سلم) بدعت هایی نهادم.

المستدرک علي الصحيحين الحاكم النيشابوري، ج ۴، ص ۶ - سير أعلام النبلاء للذهبي، ج ۲، ص ۱۹۳

همچنین رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) در صحیح بخاری و صحیح مسلم می گوید:

صحابه مرا در قیامت به سمت جهنم می برند و از آنها سوال می کنم که به کجا می برید؟ می گویند: به سمت آتش. سوال می کنم: جرمشان چیست؟ می گویند:

إنك لا علم لك بما أحدثوا بعدك، إنهم ارتدوا علي أديبارهم القهقري.

... آنها بعد از تو مرتد شدند و به زمان دوران جاهلیت شان برگشتند.

سپس خود رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) در صحیح بخاری می گوید:

فلا أراه يخلص منهم إلا مثل همل النعم.

از این صحابه من، جز تعداد اندکی از آتش جهنم نجات پیدا نمی کنند.

صحیح بخاری، ج ۷، ص ۲۰۸

ما چشم مان را خوب باز کنیم، این آیه قرآن است که می گوید:

أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَيَّ أَغْفَاكُمْ

سوره آل عمران/آیه ۱۴۴

و نباید يك چشمي به قرآن نگاه کنیم.

* * * * *

* * * * *

* * * * *

«و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته»